



راهکارهای تقویت بورژوازی ملی

گفت و گو با ابراهیم رزاقی

دکتر ابراهیم رزاقی متولد ۱۳۱۸ در شهر تهران است. وی مدرک دکترای خود را در رشته توسعه اقتصادی در کشور فرانسه (سال ۱۳۵۵) گرفته است. دکتر رزاقی تاکنون به تدریس در دانشگاه‌های مختلف و در دروسی چون اقتصاد ایران، توسعه اقتصادی، مبانی فلسفی نظر به‌های اقتصادی، فرهنگ و اقتصاد، اقتصاد اجتماعی و... پرداخته و هم‌اکنون دانشیار بازنشسته دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران است.

از آثار منتشرشده ایشان می‌توان به کتاب‌های "اقتصاد ایران"، "مندی بر خصوصی‌سازی ایران"، "الگوی مصرف و تهاجم فرهنگی" و "مدیریت خانواده و هزینه‌ها" اشاره کرد.

از آن یاد کردید ایفا نماید. به گذشته کشورهای صنعتی هم که نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم همین مسیر را طی کرده‌اند. سرمایه‌داری داخلی آنها ابتدا در بخش تجارت است، ولی پس از آن به سوی صنعت سوق پیدا می‌کند. آنها حدود ۴۰۰-۳۰۰ سال پیش وقتی می‌بینند کالاهایی که از شرق وارد می‌شود - این کالاها عمدتاً پارچه، منسوجات و غیره بود - محدود بوده و از سویی با فشاری که عثمانی‌ها می‌آوردند و ارتباطات را قطع می‌کنند، به این نتیجه می‌رسند به جای این که کالاها را از شرق وارد کنند، خودشان تولیدکننده باشند و به سمت تولید صنعتی



مهندس سبحانی در خرداد ۱۳۷۶ نامه‌ای به آقای خاتمی نوشت و در آن تأکید داشت که اگر بخواهد جامعه مدنی در ایران قوام پیدا کند، باید یک حامی اقتصادی نیز داشته باشد که آن هم چیزی جز ساماندهی سرمایه‌داری ملی نخواهد بود و اشاره کرده بود که اگر این کار انجام نشود راست افراطی، همه صنایع ملی را تعطیل می‌کند و به قاچاق کالا می‌پردازد. ایشان معتقد است که این دیدگاه، منافع تاریخی کارگران را نیز در بر دارد چرا که در این شرایط، منافع کارگران با کارخانه‌داران و بورژوازی ملی در یک راستا قرار می‌گیرد. به عبارتی کارخانه و تولیدی باید باشد و کارگری

هم در کارخانه باشد تا تشکل صنعتی شکل گرفته و از حقوق صنفی خود دفاع کند، اگر چنین نباشد تشکلی از بیکاران ایجاد می‌شود. مجلس ششم هم به این نتیجه رسید که اصلی‌ترین درد جامعه ما بیکاری بوده و اصلی‌ترین درمان، سرمایه‌گذاری خارجی است، در همین راستا نیز سرمایه‌گذاری خارجی تصویب شد. اما مهندس سبحانی معتقد بود که ابتدا باید صنایع ملی را ساماندهی کرد و صنعتگران پس از آن که صنایع پا گرفتند و هویتی یافتند، ببینند که چه نوع تکنولوژی‌ای می‌خواهند.

ما مطلع شدیم که شما درباره بورژوازی ملی در ایران تحقیقاتی انجام داده‌اید. جا دارد در اینجا از شما تقاضا کنیم تا جایی که ممکن است ما و خوانندگان نشریه را نیز از نتایج تحقیقات خود بهره‌مند سازید. بورژوازی ملی در کشورهای جهان سوم و در شرایط کنونی جایگاهی دارد که می‌تواند حرکتی کرده و نقش و رسالتی را که شما

می‌روند. پس از آن بود که انقلاب صنعتی و برتری انگلستان پیش آمد. در آن شرایط بحث ملی و غیرمللی مطرح نبود، طبیعتاً ملی بود و در صورت غیرمللی بودن نمی‌توانست رشد کند. این مسئله جایگاهی در روابط بین‌الملل نداشت و یک تاجر نمی‌توانست به خاطر سود خود، کماکان به واردات از شرق ادامه دهد. او مجبور بود شرایط جدید را بپذیرد و کالای مشابهی با آنچه که از شرق می‌آمد تولید کند.

استثناهایی هم در حدود ۲۰۰-۱۵۰ سال بعد در کشورهایی مثل آلمان، ژاپن و امریکارخ داد. در این کشورها با وجود این که شرایط بین‌المللی به گونه دیگری شده، باز هم بورژوازی ملی به وجود می‌آید و این کشورها به طرف تولید می‌روند، یعنی به نظر می‌آید هنوز هم شرایط بین‌المللی به گونه‌ای است که در بعضی از کشورها رشد سرمایه‌داری ملی آن هم به صورت تولیدی امکان‌پذیر است.

در حقیقت حکومتی تشکیل می‌شود و این حکومت از بازار داخلی دفاع کرده، از کنترل کالاهای وارداتی استفاده می‌کند و به رشد تولیدکننده داخلی دامن می‌زند و به آن امکانات هم می‌دهد.

بعضی کشورها مانند کره جنوبی و تایوان هم که در این زمینه موفق شدند، شکل دیگری اعمال کردند. آنها سرمایه‌داری ملی، به آن معنایی که در غرب مطرح بود را نداشتند، بلکه چگونگی بازی با سرمایه‌های خارجی و مشارکت و همیاری با آنها را براساس امتیاز داخلی یاد گرفتند. در جایی سرمایه‌دار بیرونی صنعتی دارای مازاد سرمایه است و قصد دارد این مازاد سرمایه را به جایی منتقل کند که سودآوری بیشتری داشته باشد. این نکته نشان می‌دهد که در فضای بین‌المللی، آن فضای کلاسیکی که در ذهن ماست، دیگر وجود ندارد. این گونه نیست که گروهی به سبک کلاسیک‌ها، بتوانند حکومت را به دست بگیرند، یک حکومت ملی را تشکیل بدهند و با قدرت‌های جهانی قطع رابطه کنند. مانند آلمان، ژاپن و امریکا که با حکومت استعماری انگلیس قطع رابطه کردند، به نظر می‌آید در شرایط کنونی برای جلوگیری از کاهش سود، سرمایه‌داری جهانی و فراملیتی‌ها تمایل به بیرون بردن سرمایه از کشور خود دارند. در این موقعیت مناسب، سرمایه‌ها تحت یک مدیریت خاص قرار می‌گیرند و با قدرت‌های موجود قطع رابطه نمی‌کنند، بلکه با بخشی از آن قدرت شریک می‌شوند. این تضاد در حال حاضر در جامعه امریکا هم وجود دارد. حتی برخی صاحب‌نظران می‌گویند که بوش نماینده جناح محافظه‌کار سرمایه‌داری ملی امریکا است و سرمایه‌داری بین‌المللی امریکا با آن در تقابل قرار گرفته است، چراکه کارهای بوش تمام مسائلی که با عنوان فراملیتی‌ها و جهانی شدن مطرح می‌شود را پنبه می‌کند، به این دلیل که امریکا احساس می‌کند جایگاهی در آینده ندارد، چراکه این سرمایه‌ها به دنبال سود هستند و به کل جهان می‌روند. بنابراین جامعه امریکا دچار کاهش فعالیت‌های صنعتی و اشتغال می‌شود. اما امریکا از تدابیر دیگری استفاده می‌کند؛ این کشور خزانه‌دار جهان است و اسکناس چاپ می‌کند و همه این مسئله را می‌پذیرند. وقتی این کشور نرخ بهره را بالا می‌برد، تمام سرمایه‌ها وارد کشورش می‌شود.

در حقیقت کشورهایی مانند تایوان، کره جنوبی و... نتوانستند کار ژاپن، آلمان و امریکا را انجام بدهند و با کشورهای استعماری قطع رابطه کنند. آنها در یک نیاز متقابل، می‌خواستند هم از لحاظ صنعت و تولید توسعه پیدا کنند و هم به

نیاز سرمایه جهانی - به دلیل مزایایی که در کشورشان وجود داشت - پاسخ دهند. این در واقع نوعی وابستگی متقابل میان شرکت‌های فراملیتی و آن کشورهاست. از نظر من یک قدرت متمرکز دولتی نیاز بود تا آگاهانه این کار را انجام دهد. شاید نقش سیاسی خود امریکا هم در شکل‌گیری کشوری مانند تایوان و کره بی‌اثر نبوده است. برای این‌که این کشورها روی پای خود بایستند؛ ضمن این‌که مزایای بسیار بالایی هم برای سرمایه‌داری امریکایی داشته است. آنها ثروت‌های عظیمی را با نیروی کار بسیار ارزان قیمت منتقل کردند. البته چین هم در حال حاضر برای تقویت بورژوازی ملی خود، همین خط را، با فضایی دیگری می‌گیرد. چراکه بورژوازی ملی در چین با وجود حزب کمونیست آنچنان معنادار نیست. از سویی من شنیدم خود اعضای حزب کمونیست چین بزرگ‌ترین تراست‌های صنعتی را دارند.

به نظر می‌آید که اکثریت کشورهای در حال توسعه به دلیل وجود بازار جهانی قادر نیستند سرمایه‌داری ملی را به وجود آورند و امکان آن نیز، هم از لحاظ روابط داخلی و هم از لحاظ روابط بین‌المللی وجود ندارد. سرمایه‌های بین‌المللی در آنجا چیزی همچون نیروی کار ارزان، مطیع و... که مناسبشان باشد، پیدا نمی‌کنند. از سویی خود امریکا هم دلیلی نمی‌بیند که در آن مناطق تغییر وضع بدهد. مورد دیگر این است که از نظر داخلی این کشورها امنیت ندارند و نکته‌ای که بسیار مهم است و من با آن کاملاً موافقم این است که از دوره استعمار در کشورهای در حال توسعه مرتباً در عمل - حال نمی‌خواهیم بگویم نقشه جهانی بوده و صنایع دستی و صنعتکاران را نابود کرده‌اند - به تدریج صنعت زدایی شده و صنایع دستی از بین رفته است. در حالی که صنایع دستی مانند

کاری که در ژاپن و یاد در زمان امپریالیزم انجام شد می‌توانست به سوی یک صنعت جدید منتقل شود. در همه کشورها تاجرها، واردکننده‌ها و توزیع‌کننده‌ها رشد کرده‌اند، اما در بعضی کشورها مانند ایران این رشد، سرطانی بوده است. در زمان انقلاب با وجود رشد شدید توزیع در ایران، چهارصد هزار تاجر وجود داشته است. در صورتی که در حال حاضر تنها تعداد ۲/۵ میلیون نفر آمار ثبت شده وجود دارد که اینها خرید و فروش می‌کنند و مغازه دارند. علاوه بر این تعداد زیادی نیز هستند که مغازه ندارند و کار خرید و فروش را از طریق تلفن همراه و منزل و انبار انجام می‌دهند. از موقعیت سیاسی آنها که بگذریم این تاجرها از لحاظ اقتصادی در حال حاضر

کشورهایی مانند تایوان، کره جنوبی و... نتوانستند کار ژاپن، آلمان و امریکا را انجام بدهند و با کشورهای استعماری قطع رابطه کنند. آنها در یک نیاز متقابل، می‌خواستند هم از لحاظ صنعت و تولید توسعه پیدا کنند و هم به نیاز سرمایه جهانی - به دلیل مزایایی که در کشورشان وجود داشت - پاسخ دهند



واردکننده‌ها، افراد دیگری هستند که تعداد آنها ۵۰-۴۰ هزار نفر است، اما کسانی که کارت بازرگانی دارند بین ۱۶ تا ۲۰ هزار نفرند

در جایگاهی قرار دارند که این جایگاه از نظر آینده کشور بسیار مهم است. اگر طبق آمار رسمی تعداد آنها ۲/۵ میلیون نفر باشد، با خانواده‌هایشان - همه اینگونه است حتی اگر تعداد خانواده چهار نفر هم باشد - ۱۰ تا ۱۲ میلیون نفر از جمعیت کشور را شامل می‌شوند که رقم بسیار بالایی است.

این افراد مغازه‌دار و تاجر به حساب می‌آیند یا سرمایه‌دار؟
در مجموع، بزرگان آنها سرمایه‌دار هستند. معمولاً مغازه‌داران شاگرد نمی‌آورند، اما از لحاظ محتوایی نقش تاجر را بازی می‌کنند.

اینها واردکننده که نیستند.
واردکننده‌ها، افراد دیگری هستند که تعداد آنها ۵۰ - ۴۰ هزار نفر است، اما کسانی که کارت بازرگانی دارند بین ۱۶ تا ۲۰ هزار نفرند. اینها ممکن است کاری نداشته باشند چرا که در شرایط کنونی همه از خدماتی چون انبارداری و حمل و نقل و... استفاده می‌کنند، در نتیجه به شاگرد هم نیاز ندارند و حتی سرمایه‌دار ممکن است خودش کارهای بانکی را انجام دهد. پس معیارهای ما مبنی بر این که سرمایه‌دار کسی است که چند نفر شاغل داشته باشد در دنیای امروز صدق نمی‌کند. شما می‌توانید خدمات هر کاری را بخرید و کارگر نداشته باشید. ضمن این که در شرایط کنونی کارخانه‌ها هم چنین وضعیتی پیدا کرده‌اند. در بعضی کارخانه‌ها ۴۰ - ۳۰ نفر کارگر کار می‌کنند و تنها یک پادو وجود دارد.

از یک سو به لحاظ اشتغال، سیر تجار به سمت خدماتی شدن پیش می‌رود که این مسئله مطلوب نیست، ولی از سوی دیگر، این تعداد چهار صد هزار نفر به ۲/۵ میلیون نفر خرد شده است، در نتیجه فکر نمی‌کنید از نظر قدرت بازرگانی و توزیع بهتر شده باشد؟
بله، اما نکته این است که چون اینها به طور رقابتی عمل نمی‌کنند و انحصاری فعالیت می‌کنند و ویرانگر هستند، مسئله نگران‌کننده است، چرا که اگر تجار رقابتی عمل می‌کردند و نه انحصاری، تعدادشان به این میزان نمی‌رسید. اگر با کشوری مثل ژاپن مقایسه کنید، ملاحظه می‌کنید هر ۲۰۰ نفر در مقابل یک فروشنده قرار دارند، در حالی که در ایران هر ۳۰ نفر در برابر یک فروشنده هستند.

وقتی بازرگانی ملی مطرح شد و گفته شد که ما بازرگانی را مردمی می‌کنیم، یعنی اگر پیش از این چهار صد هزار نفر تاجر بودند، حالا دو میلیون و پانصد هزار نفر می‌شوند، آیا این نمی‌تواند رقابت ایجاد کند؟
شما خود می‌گویید رقابت ایجاد کند، اما اگر امکان رقابت را نداشته باشند چه می‌شود؟ اگر اینها زیاد شوند به زبان مصرف‌کننده خواهد بود.

از نظر توزیع ثروت چگونه خواهد بود؟
اگر از این نظر هم بخواهیم بگوئیم، باز

هم وقتی رقابتی است، تمام هزینه اداره خود مثل سرفقلمی و غیره را از مصرف‌کننده می‌گیرند و در شرایط کنونی مالیات واقعی هم نمی‌دهند.

یعنی از نظر توزیع، آن ۴۰۰ هزار نفر فرقی با حالا که ۲/۵ میلیون نفر است نمی‌کند؟

تمرکز روی آنها بیشتر می‌شد. فکر می‌کنم بهتر است بحث اولیه را ادامه بدهم و بعد به این بحث برسیم. شرایط جهانی تغییر کرده و سبب پیدایش چنین طبقه توزیع‌کننده‌ای در تمام کشورهای در حال توسعه شده است. این مکمل نقش تولید و توزیع جهانی و در واقع مکمل داخلی - خارجی است. تفاوت آن با دوره استعمار نیز در همین است. در دوره استعمار مستقیماً این جریان به طور مستقیم کنترل می‌شد، اما در حال حاضر به هیچ وجه این جریان کنترل نمی‌شود، دلیل آن هم اتفاقی است که از جنگ جهانی دوم افتاد. دیگر مصرف انسان‌ها بر اساس نیازهای واقعی آنها نیست، بلکه مصرف بر اساس نیازهای مجازی و ذهنی صورت می‌گیرد. در تبلیغات جهانی چند صد میلیارد دلار در سال خرج می‌شود تا ما را به این مصرف مجازی برساند. این تأثیر نه تنها در کشورهای صنعتی، که در کشورهای در حال توسعه نیز - که از آنها هویت‌زدایی هم می‌شود - خیلی بیشتر است. این مسئله شرایطی را به وجود می‌آورد که در دورافتاده‌ترین نقاط دنیا کالایی را می‌خواهند که در مراکز صنعتی تولید شده و از طریق وسایل جدید ارتباطی از وجود آن باخبر شده‌اند. این کالاها از طریق روش‌های جدیدی که در حمل و نقل وجود دارد سریع در دسترس قرار می‌گیرند. در حال حاضر این مصرف‌کننده داخلی است که متقاضی کالا است و عمدتاً کالاهایی را می‌خواهد که در داخل تولید نمی‌شود، اگر هم تولید شود آن کیفیت را ندارد. از سویی تبلیغات هم این گونه القا می‌کند که این کالاها کیفیت ندارد. در ضمن مصرف‌کننده احساس می‌کند که کالای خارجی شخصیت می‌آورد. بنابراین، لزومی ندارد که کشورهای جهان بر مصرف‌کننده داخلی به زور تسلط پیدا کنند چرا که این کار موجب نفرت می‌شود. بهترین راه برای کشورهای صنعتی جهان این است تجاری که رشد کرده قدرت گرفته‌اند در پی خرید کالاهای خارجی به طور مستقیم و غیرمستقیم و یا قاچاق باشند تا به عنوان شبکه توزیع‌کننده به مصرف‌کنندگانی که متقاضی کالا هستند پاسخ دهند.

پس از یک سو بازار جهانی مایل نیست تولیدی در داخل شکل گرفته و بخشی از بازار اشباع شده جهانی را در اختیار خود بگیرد و نام آن را بازار ملی بگذارد. از سوی دیگر توزیع‌کنندگان داخلی نیز باین مسئله موافق نیستند. در دنیای اقتصاد به این

در زمان انقلاب با وجود رشد شدید توزیع در ایران، چهار صد هزار تاجر وجود داشته است. در صورتی که در حال حاضر تنها تعداد ۲/۵ میلیون نفر آمار ثبت شده وجود دارد که اینها خرید و فروش می‌کنند و مغازه دارند. علاوه بر این تعداد زیادی نیز هستند که مغازه ندارند و کار خرید و فروش را از طریق تلفن همراه و منزل و انبار انجام می‌دهند

این و آن ۳۸۵
از ایران بود؟

توزیع کنندگان داخلی تاجر می‌گوییم، اما در دنیای سیاست و اجتماع موضوع به‌گونه دیگری است. دیگر نمی‌توانیم مانند قدیم به آنها بگوییم سرمایه‌های خود را وارد تولید کنند.

بحث دیگر به هویت ملی برمی‌گردد. سرمایه‌داری ما - برخلاف سرمایه‌داری کلاسیک که عملاً برای وجود خود ناچار است به بازار داخلی توجه کرده و از کلمه ملی استفاده کند و در ذهنش دفاع از چارچوب سرزمینی باشد - به سود سرمایه فکر می‌کند و در حقیقت با این کار هویت‌زدایی می‌کند. در این صورت چیزی به اسم "ملی" وجود نخواهد داشت و تاجر فکر می‌کند اگر سرمایه‌اش بیشتر باشد بهتر است. در حقیقت نقش طبقاتی تاجر را ایفا می‌کند و در واقع ماهیت آن می‌طلبد که این‌گونه عمل کند. البته به استثنای کسانی که عمدتاً به‌گونه دیگری می‌اندیشند و هنوز بارقه‌ای از وضعیت پیشین را در خود دارند و ملت و بازار داخلی را مهم و بی‌کاری را بد می‌دانند و نمی‌خواهند کاری غیر اخلاقی بکنند. اینها در اقلیت هستند، اکثراً در حالت اولیه هستند، نفوذ دارند و پایه‌های قدرت را می‌شناسند. به نظر من از ابتدای انقلاب، چه در دوران حیات مرحوم امام و چه پس از امام، برنده اصلی آنها بودند. آنها توانستند مهم‌ترین و متشکل‌ترین نیروی سیاسی را نه به لحاظ توده مردم، بلکه از نظر کنترل قدرت داشته باشند. نیروهایی که بازار و... در اختیار آنهاست. شما این تشکیلات شبه اقتصادی - سیاسی - مذهبی را در نظر بگیرید که هر سال هم تقویت می‌شوند، نه شوراهایی مثل شورای محل یا ده. به نظر من بزرگ‌ترین قدرت سیاسی و اجتماعی در اختیار آنهاست، آنها تمام مسائل را از دید منافع خود می‌بینند و کسی هم قادر نیست با این انسجام برخورد کند. کدام نیروی سیاسی و اجتماعی وجود دارد که بتواند با اینها مقابله کند.

● به جز اتاق بازرگانی که از مولفه هستند و آن هم به دلیل قدرت طبقاتی آنهاست (و البته یک نفر هم در مجمع تشخیص مصلحت) در کدام بخش نظام حضور فعال دارند؟

من از نظر قدرت اقتصادی می‌گویم و قدرت سیاسی مدنظر من نیست. در نهایت از تصمیمات، چیزی بیرون می‌آید که این طبقه - با وسعتی که عرض کردم - می‌خواهد. آنها سازمانی گسترده هستند و به خوبی افرادی را برگزیده و روی آنها سرمایه‌گذاری می‌کنند. البته آقای رفسنجانی هم همین سیاست را در پیش گرفت، ولی وی یک فرد بود و تنها خودش ستون فقراتش است، در حالی که آنها بسیار متعدد و منسجم عمل می‌کنند و می‌دانند

در فرازونشیب چگونه عمل کنند. در ابتدای انقلاب هم آنها جلوی هر تشکلی را گرفتند از این رو در حال حاضر هیچ تشکلی وجود ندارد تا مردم به آن اطمینان کنند و بتواند جایگزین شود.

به نظر می‌رسد در چنین شرایط جهانی که تولیدکننده نیز به سود بیشتر می‌اندیشد، بحث سرمایه‌داری ملی، قدری دور از ذهن است. بسیاری از تولیدکنندگان ما، سود سرمایه‌های خود را در تولید سرمایه‌گذاری نمی‌کنند چرا که سود آن کم است. این سود را در دلای و بساز و بفروشی می‌اندازند و به بازار خرید و فروش وارد می‌کنند. این مسئله، اخلاق جدید سرمایه‌گذاری ایران شده است. در این شرایط اگر بخواهیم به سرمایه‌داری ملی، آن هم در تولید فکر کنیم، چه کسی این کار را انجام می‌دهد؟ ما می‌خواهیم در عالم واقع فکر کنیم که چه کسی حامل و برنامه‌ریز آن خواهد بود؟ برای نمونه دولت نهم می‌گوید، ما می‌خواهیم نود هزار واحد کوچک به وجود بیاوریم، یعنی در نهایت به اینجا رسیدماند که با ایجاد تولید، اشتغال ایجاد کنند. مگر شبیه همین فعالیت در ابتدای انقلاب صورت نگرفت. آن واحدهای تولیدکننده کوچکی که در ابتدای انقلاب به وجود آمدند کجا هستند؟ بیشتر آنها نابود شده‌اند. می‌گویند که واحدهای کوچک موجب اشتغال می‌شود، اما به این توجه نکرده‌اند که منظور واحدهای کوچکی است که پشتوانه قدرتمند تعاونی و یا واحدهای بزرگ و موسسه‌های بزرگ دولتی پاکیزه را داشته باشند تا از آنها حمایت کند و گرنه با یک چرخش قلم واردکنندگان و یا کالای قاچاق همه آنها به موسسه‌های بانکی بدهکار می‌شوند و بهره بدهی خود را هم نمی‌توانند بدهند و در نهایت ورشکسته شده و یا باید به زندان بروند.

نکته دیگر این است که بیشتر کسانی که این وام‌ها را می‌گیرند، آن را در جاهایی دیگر غیر از تولید به کار می‌اندازند که سود بیشتری دارد. تولید، سودی ندارد و سود آن در حدود ۲۰-۱۵ درصد است. در حالی که آنها می‌خواهند حداقل ۶۰-۵۰ درصد سود کنند. به نظر می‌آید که نه از لحاظ طبقاتی، نه از لحاظ تولیدکننده، نه از لحاظ روشنفکران - که اصلاً با بحث تولید ملی آشنا نیستند - نه از لحاظ مصرف‌کنندگان - که تنها به خارجی بودن کالا فکر می‌کنند - و نه از لحاظ توزیع‌کنندگان - که ماهیتاً فکر مسائل ملی نیستند - مسائل تولید ملی جایگاه مناسبی ندارد.

● یعنی شما معتقدید حاملینی که عرق و بینش ملی داشته باشند و بتوانند این پروژه را اجرا کنند وجود ندارند؟ در حال حاضر وجود ندارد، البته نه این که

معیارهای ما مبنی بر این‌که سرمایه‌دار کسی است که چند نفر شاغل داشته باشد در دنیای امروز صدق نمی‌کند. شما می‌توانید خدمات هر کاری را بخرید و کارگر نداشته باشید

اگر تجار رقابتی عمل می‌کردند و نه انحصاری، تعدادشان به این میزان نمی‌رسید. اگر با کشوری مثل ژاپن مقایسه کنید، ملاحظه می‌کنید هر ۲۰۰ نفر در مقابل یک فروشنده قرار دارند، در حالی که در ایران هر ۳۰ نفر در برابر یک فروشنده هستند

غیرممکن باشد. یک بخش از حکومت به فکر دلالتی و واردات است. بخش دیگر فکر رهایی مسلمانان را در ذهن دارد و بخشی هم صادفانه به دنبال فراهم کردن ابزارهایی برای تولید ملی هستند. البته بخشی از تولیدگران بیشتر به سود می اندیشند تا مسائل ملی. تولید ملی نیازمند ابزار و شرایطی است که در وضعیت کنونی جز در بخش صنایع دفاعی، آن هم به طور محدود، مصداقی ندارد. شاید استوارترین بخش ما صنایع نظامی باشد و برخی از آنها هم به واقع برای مصرف داخلی و صادرات جالب بوده است. البته این که این صنایع به وجود آمده در چارچوب ملی عمل می کنند صحیح است، اما نمی توان به آن رشد واقعی گفت، چرا که به دلیل نیاز به تحقق اهدافی است که از بیرون نمی توان و نمی گذارند وسایل آن را فراهم کرد. در نتیجه ناچاریم آن را در داخل فراهم کنیم که می تواند خطری باشد و امنیت تولید را آسیب پذیر کند. از سویی هم موجب می شود حریف های کوچک به ما حمله نکنند، برای نمونه ممکن بود ترکیه یا پاکستان به ما حمله کنند و این احتمال وجود داشت که درگیری مرزی شده و پاکستان وارد ایران شود.

با توجه به این که رشد صنایع نظامی ما در شرایط تحریم انجام شد و چشم انداز تحریم ها هم این گونه نیست که به این زودی به پایان برسد؛ آیا این الگوی صنایع نظامی می تواند به بقیه صنایع دولتی تسری یابد؟

اگر همین مسئله به ذهن بیاید که ۲۷ سال امریکا ما را تحریم کرده و ممکن است ۲۰ سال دیگر هم تحریم کند، امیدبخش است. اما متأسفانه جمهوری اسلامی ایران ۲۷ سال در انتظار است تا آنها به ما بونینگ و ایرباس بفروشند. چرا ایران ۱۵ سال صبر کرد تا ژاپن پتروشیمی را تکمیل کند؟ اینها همه مواردی است که نشان می دهد بسیاری این تحریم را جدی نمی گیرند. طبیعی است که اگر تحریم را جدی بگیریم به سوی تولید داخلی صنعتی غیر دفاعی نیز می رویم. اینها کاملاً در ارتباط متقابل هستند.

در هیچ جای دنیا این گونه نیست که شما صنایع نظامی را رشد دهید و صنایع غیرنظامی قدرتمند از آن پشتیبانی نکنند. اگر این اتفاق نیفتد همان دوگانگی شوروی رخ می دهد. این وضعیت امکان رشد ندارد مگر با درآمد نفت.

گفته می شود صنایع نظامی ما نیز مونتاژ است و تکنولوژی پایه آن متعلق به ما نبوده، بلکه از چین و کره شمالی گرفته شده. همچنین گفته می شود ابتکار وجود دارد، اما

بنیادی نیست، اگر بنیادی بود وارد صنایع غیرنظامی هم می شد. برای نمونه در صنایع خودروسازی قطعات پلاستیکی خودرو را به خوبی می سازیم، اما وقتی اساس صنعت که همان فولاد باشد را نداریم، چگونه می خواهیم در صنایع خودروسازی تحولی در موتور به وجود آوریم؟

البته همین که شما بیاید و قطعات را از چند کشور بگیرید و با یک تکنیک آنها را جمع کنید، کار ساده ای نیست. خود همین مسئله یک مدیریت و سازماندهی می خواهد. این مسئله از سوی دیگر اشتغال و آشنایی با فکر جدید و ابزارهای جدید و اهمیت دادن به انسان های عالم، اندیشمند، پژوهشگر و فنی را ایجاد می کند. من معتقدم این صنعت نظامی دقیقاً همانی نیست که به ما دادند و تغییراتی در آن ایجاد کرده ایم. صنعتی شدن هم به همین طریق است. ژاپن چگونه صنعتی شد؟ از کپی کردن و مهندسی معکوس کردن شروع کرد، ما هم همین را می خواهیم.

اگر به ذهن مسئولان بیاید که این تحریم ها برای ما گران تمام می شود و باید صنایع داخلی خود را رشد دهیم، مسئله حل می شود. در درجه اول به سوی بهبود مدیریت صنایع دولتی می رویم، همان گونه که در صنایع دفاع هم مدیریت دولتی داریم. افرادی را در این صنایع گذاشتند که بهتر عمل کردند، ولی در حال حاضر می بینیم که صنایع دولتی را بی ارزش تلقی کرده و رها می کنند. فکر می کنند که در دنیای کنونی این همه اشتغال تولید می شود، کافی است که ما کمی بازارها و قاچاق را نادیده بگیریم، خود آنها ایران را از کالا پر می کنند و به ظاهر تورم پایین می آید.

در حال حاضر این ذهنیت دولت با ذهنیتی که ما از آن صحبت می کنیم فاصله دارد. آن صنایع کوچکی هم که می خواهند ایجاد کنند، کاملاً تخیلی است و نتیجه نمی دهد. باید قطب هایی وجود داشته باشد که خوشه صنعتی ایجاد شود، اگر این قطب ها نباشد، خوشه به کجا وصل می شود و چه کسی باید از آن دفاع کند. یک کارگاه کوچک نمی تواند برای خود مواد اولیه، ماشین و فناوری تولید کند، آنهایی هم که می توانند این کار را بکنند باید دید چه کسانی هستند و اگر آنها قیمت را دو برابر کردند باید چه کرد.

برای نمونه می توان به ماجرای میگو در خلیج فارس اشاره کرد. موادی که به میگو می دادند، گران تر از قیمت میگوی پرورش یافته بود، در نتیجه زیان کردند و بسته شد. پس یک جایی مانند یک موسسه تعاونی و یا دولتی پاکیزه با مدیریت غیر فاسد باید باشد که فرصت طلب نباشند و از

بهترین راه برای کشورهای صنعتی جهان این است تجاری که رشد کرده و قدرت گرفته اند در پی خرید کالاهای خارجی به طور مستقیم و غیرمستقیم و یا قاچاق باشند تا به عنوان شبکه توزیع کننده به مصرف کنندگانی که متقاضی کالا هستند پاسخ دهند

در دنیای اقتصاد به این توزیع کنندگان داخلی تاجر می گوئیم، اما در دنیای سیاست و اجتماع موضوع به گونه دیگری است. دیگر نمی توانیم مانند قدیم به آنها بگوئیم سرمایه های خود را وارد تولید کنند

اطلاعات سوء استفاده نکنند.

یعنی منظور شما این است که بورژوازی ملی از یک دولت پاکیزه و مقتدر شروع می‌شود؟

بله، یا دستکم در وجود دولتی که بخشی از آن این گونه فکر کنند که منافع آنها در ایجاد و رشد صنایع داخلی است.

با ساختار دولتی که بوروکراتیک، نفتی و غیرتولیدی است چگونه می‌توان این پاکیزه‌ها را پیدا کرد؟

ما در حال حاضر به جایی رسیده‌ایم که به جای وارد کردن سلاح آنها را تولید می‌کنیم و تغییرات محسوسی نیز دیده می‌شود. البته متأسفانه خیلی اهمیت پیدا نکرده، چون تنها نظامی است. اگر همین دولت و همین نظام، چرخشی به سوی تولیدات صنعتی داشته باشد، با همان الگوی توسعه صنایع دفاعی ایران صنعتی می‌شود. چنین کمونیست و ضد سرمایه‌داری است، اما به مصالح آینده و حال فکر می‌کند و اجازه می‌دهد روابط سرمایه‌داری معینی برقرار شود و با فساد هم مبارزه می‌کند. البته نه به‌طور صددرصد، اما بالاخره تعدادی از افراد فاسد را گرفته و محاکمه می‌کند.

به نظر می‌رسد پس از دوره قاجاریه یک گسست ایجاد شده است. به این معنا که ما مولفه‌های نظام سالم را نداشته‌ایم؛ ضمن این که هفتاد سال نفت و ۴۰۰ سال گاز داریم.

آیا نفت و گاز این قدر تأثیرگذار هستند که ذهن حکومت را تحت تأثیر قرار دهند؟

پول نفت انسان را بلند پرواز می‌کند. فکر می‌کنم برای باز کردن بحث به این پرسش هم پاسخ داده شود که آیا نفت - بر اساس آنچه که آقای کاتوزیان گفته - باعث وابستگی ما شده است؟ در عین حال افریقای جنوبی از طریق طلا و شوری که ۵۰ درصد بودجه دولتش از پول نفت است، در جهت توسعه پیش رفتند، اما ما نتوانستیم. آیا دلیل این امر نفت است یا مسئله دیگری وجود دارد؟

در مورد پرسش اول به‌طور سنتی در تمام کشورهای دنیا پیش از بورژوازی و سرمایه‌داری ملی، دولت‌ها بخش تولید و توزیع را مشخص می‌کردند. آنها سازمان‌های صنفی داشتند و از طریق سازمان‌های صنفی با دولت در ارتباط بودند و نظم و امنیت را دولت برقرار می‌کرد. این مسئله کاملاً طبیعی و اقتصادی است، ایران هم این گونه بوده است. قدرت فائق، دولت است، در عین حال بقای دولت به بخش

خصوصی بوده و بخش خصوصی هم بقایش به دولت می‌باشد. اما من فکر می‌کنم نفت مانند یک شمشیر دو کُم است. شما هم می‌توانید برای دفاع از آن استفاده کنید و هم می‌توانید به خودتان بزنید. این یک ابزار است که در اختیار ماست. اگر نفت نبود شاید میلیون‌ها نفر ایرانی در دوران جنگ جان خود را از دست می‌دادند و ما بدترین سطح فقر را در دنیا داشتیم، اما در حال حاضر با وجود همه وابستگی‌های اقتصادی که از آن صحبت می‌کنیم، باز می‌بینیم که ایران مقتدرانه حرف می‌زند، چون که آنها به نفت ایران محتاج هستند و قیمت آن هم بالا رفته است. ولی متأسفانه ایران به تولید داخلی به‌طور جدی اعتنائی ندارد و کالاها از خارج می‌آیند و بازارها از کالاها بی‌خارجی پر است. در نتیجه، من این گونه نمی‌بینم که نفت عاملی است که نقش مستقلی ایفا می‌کند، بلکه نفت یک ابزار است.

در بحث نخست مشکلات مطرح شد و حالا می‌خواهیم به احتمالات و امیدها پردازیم. باید ببینیم که آیا هیچ راه‌گریزی نیست و ما محکوم هستیم یا نه و در سطح بین‌المللی و داخلی چه مشکلاتی وجود دارد؟

در حقیقت شما معتقدید اراده‌ای که برای صنایع نظامی بود اگر به صنایع غیرنظامی هم منتقل شود مشکل حل خواهد شد.

بله، کاملاً درست است. **راه دیگر این است که فرهنگ سودجویی را کمرنگ کنیم.**

بخش دیگر این است که از لحاظ فضای فرهنگی و از طریق تبلیغات، آمادگی حاصل شود تا مصرف‌کنندگان، کالای ایرانی را ترجیح بدهند. البته ممکن است کار سختی باشد، اما باید دید چرا مصرف‌کنندگان به کالای خارجی عادت کرده‌اند، چرا که دائماً روی این کالاها تبلیغ می‌شود. باید جایگاهی برای کالاهای ایرانی‌ای که کیفیت دارد و قابل رقابت با کالاهای خارجی می‌باشد، باز شود. ابتدا باید ثابت شود که ایرانی‌ها هم تولیداتی دارند که بتوان آن را خرید. نکته دیگر این‌که به تولیدکنندگانی که سرمایه‌دارانه فکر نمی‌کنند و تعداد آنها هم بسیار کم است، امکانات بدهیم برای نمونه اگر قرار است به همه، ۵۰۰ میلیون تومان وام بدهیم، از آنجا که می‌دانیم این تولیدکنندگان هر چه داشته باشند در چرخه تولید به‌کار می‌اندازند، به اینها ۵ میلیارد تومان بدهیم. در حقیقت اینها

به نظر می‌رسد در چنین شرایط جهانی که تولیدکننده نیز به سود بیشتر می‌اندیشد، بحث سرمایه‌داری ملی، قدری دور از ذهن است

می‌گویند که واحدهای کوچک موجب اشتغال می‌شود، اما به این توجه نکرده‌اند که منظور واحدهای کوچکی است که پشتوانه قدرتمند تعاونی و یا واحدهای بزرگ و موسسه‌های بزرگ دولتی پاکیزه را داشته باشند تا از آنها حمایت کند و گرنه با یک چرخش قلم واردکنندگان و یا کالای قاچاق همه آنها به موسسه‌های بانکی بدهکار می‌شوند و بهره بدهی خود را هم نمی‌توانند بدهند و در نهایت ورشکسته شده و یا باید به زندان بروند

توان و آفر ۱۳۸۵
بازار ایران

برای رقابت با خارجی‌ها دعوت کنیم و از او بخواهیم به کارگرش برسد و او را گرسنه نگه‌ندارد و با او تهاجمی برخورد نکند. این دقیقاً همان کاری است که ژاپنی‌ها انجام دادند.

آموزش مارکسیستی به شکل کلاسیک و آموزش‌های کلاسیک سرمایه‌داری را رها کنیم، چرا که اینها با ساختار فکری ما همخوانی ندارد. در دوره جنگ این همه جوان رفتند و با ایثار و فداکاری شهید شدند، اینها واقعیت‌هایی است که نشان می‌دهد ما چنین مردمی داریم و نمی‌توانیم آنها را تنها به دنبال کردن منافع شخصی تقلیل دهیم. روشنفکر ما از لحاظ تئوری باید به واقعیت اقتصاد ایران و مردم و فرهنگ ایران نزدیک شود و تنها به داده‌های نظری که از غرب و شرق می‌آید توجه نکند. بارها این داده‌ها را به کار بردیم و نتیجه نگرفت و گسیختگی به وجود آمد. روشنفکران ما قبیله‌ای می‌اندیشند، ماعادت کردیم که ملی فکر نکنیم، امروز ما به ملی کردن فکر و عمل در سطح روابط سیاسی محتاج هستیم. ایراد ما این است که ما در ذهن خود، حکومت را با توجه به اقداماتی که کرده و برخی از آنها هم به واقع غیرقابل قبول است، رد می‌کنیم، تمام خصلت‌های منفی را به آن نسبت می‌دهیم و تمام نکات مثبت آن را ندیده می‌گیریم. به گونه‌ای رفتار و موضع‌گیری می‌کنیم که گویی تنها باید ساقط شود. به این هم نمی‌اندیشیم که بر فرض این حکومت هم ساقط شد، حکومت بعدی چه خواهد شد، آیا در آن حکومت مشکلات کنونی را نخواهیم داشت و مجدداً عده‌ای نمی‌خواهند پولدار شوند و همه چیز را به باد دهند؟ این نوع‌کینه‌ای عمل کردن و فراموش نکردن غم‌ها، تحقیرها و بیدادگری‌های برخی، عدم سازگاری ایجاد می‌کند و این عدم سازگاری روشنفکر را به فلج ذهنی می‌رساند. به درستی یا نادرستی اطلاعاتی را مطرح می‌کند و هیچ سازگاری با دولتی‌ها ندارد و مایل است که برای بهبود وضع، دست به هر کاری بزند.

از نظر من این تفکری است که در ذهن ما حاکم است و هر کس جز این بیندیشد به او سازشکار و حتی خائن می‌گوییم. حال اگر پرسیم این فرد که به او خائن می‌گوییم چه کرده است؟ می‌گویند که پست دولتی دارد یا رئیس دانشکده است. ما برای آینده خود و ملتمان احتیاج داریم که مسائلی را ندیده بگیریم، البته نمی‌گوییم که فراموش کنیم و باید آن ناپسامانی‌ها را در ذهنمان نگه‌داریم، اما باید کاری کنیم که تفاهمی با انسان‌هایی که کمتر فاجعه ایجاد کرده‌اند و کمتر در جهت نابودی منافع ملی حرکت می‌کنند ایجاد شود. باید با انسان‌هایی که نسبتاً بیشتر به علم، سازماندهی و حقوق انسان‌ها و منافع ملی توجه می‌کنند، تفاهم کرد. دقت کنید که این کلمات همه نسبی است. همین تفکر که نباید به کارگر توهین کرد، بسیار مطلوب است. تنها به این فکر کنید که اگر کارگر شما را باور داشته باشد، بهتر کار می‌کند. روابطی باید برقرار شود که به نفع کل ملت است و بازدهی را بالا می‌برد.

در درون روشنفکر همیشه این وسوسه وجود دارد که آیا من



را باید به طور مشخص تقویت کنیم و کارگرانی که به منافع ملی اعتقاد دارند و خصمانه با کارفرما برخورد نمی‌کنند. در حال حاضر روابط خصمانه است و فکر منافع شخصی که در ذهن کارفرما و سرمایه‌دار است در ذهن کارگر هم می‌باشد. را دعوت کنیم که بهتر کار کنند و کیفیت را بالا ببرند تا هزینه‌ها پایین بیاید. سرمایه‌دار را

خودفروشی می‌کنم یا نه؟ نکند به خاطر مقام، پول و جایگاهم به منافع مردم و عقایدم خیانت می‌کنم. در نتیجه روشنفکر برای این که ثابت کند که این گونه نیست تهاجمی رفتار می‌کند، یعنی از آن طرف می‌افتد. من فکر می‌کنم روشنفکرها در همه جا غرب زده هستند، ولی در کشورهای مسلمان و بخصوص ایران سیاه و سفید فکر می‌کنند، یعنی فکر می‌کنند یا امام حسین است یا یزید. گروه دیگری هم در نقطه مقابل قرار دارد. آنها فکر می‌کنند اگر در دستگاه معاویه رفتند، کنیف‌ترین کارها را هم می‌توانند انجام دهند، چرا که معتقدند در این صورت آب از سرشان گذشته است. یعنی فکر می‌کند اگر قرار است سیلی بزند چرا با دست بزند که دستش درد بگیرد، با یک چوب می‌زند تا دستش هم درد نگیرد. آنها ابوسعید ابوالخیری نمی‌اندیشند که "صدبار اگر توبه شکستی بازآ". ما انسانی می‌خواهیم که در طیف وسیع بیند و بگوید من این خطا را کرده‌ام، اما تمام من این نیست و می‌توانم این خطا را آخرین خطا بدانم و بگویم اگر من سیاه و سفیدی نگاه کنم، دلیلی ندارد که به دلیل موضع خصمانه من امکان سوزی ایجاد شود و ضدبشرترین افراد از آن امکانات بهره‌برداری کنند. این فکر همواره ما را وسوسه می‌کند که نکند من سازش می‌کنم و نتیجه می‌گیریم برای این که سازش نکنیم به آن طرف برویم و یا این که فکر می‌کنیم اگر یک بار سازش کردیم دیگر باید رها کنیم. آن گروه هم فرد را اگر یک بار سازش کرد، دیگر نمی‌پذیرد و او را نمی‌بخشد، در حالی که خدا می‌بخشد و می‌گوید صدبار اگر توبه شکستی بازآ، اما ما نمی‌بخشیم. این نگاهی است که ما روشنفکرها به آن دچاریم و مردم عادی این گونه نیستند. اگر هم مردم عادی این گونه صحبت می‌کنند تحت تاثیر روشنفکران هستند. برای نمونه وقتی به آنها می‌گویند مالیات بده، می‌گویند این همه دزد و دزدی وجود دارد، به چه کسی مالیات بدهم. در حالی که اگر مالیات ندهیم، وضع از این هم بدتر می‌شود. باید با دزدی مبارزه کرد، اما وقتی مالیات ندادیم این وضع را توجیه کرده‌ایم. البته اصلاح این نگاه روشنفکران هم کار بسیار سختی است، چرا که گروه‌های سیاسی ایران، برای توجیه خود و برای این که نگویند اینها سازشکار هستند و حکومت اینها را خریده است، موضع گیری خلاف این می‌کنند. از سویی روشنفکرانی هم که اصیل هستند و اصالت را در این می‌بینند تحت تاثیر همین عامل هستند. ماهنوز نیروی سیاسی ای - افرادی که نه این گونه

فکر می‌کنند و نه دولتی هستند، بلکه مستقل می‌اندیشند. هم به وجود نیابورده‌ایم که به گونه‌ای که من گفتم بیندیشد. در کشورهای چون آمریکا این افراد دیده می‌شوند، برای نمونه یک آمریکایی حرکت بوش را زیر سوال می‌برد و حتی یک فرد اسرائیلی، حکومت اسرائیل را زیر سوال می‌برد. اما این تحلیل از دید منافع بلندمدت آمریکا و اسرائیل به نفع آنها و به نفع حکومت است. ما اینها را نداریم و بخشی از آن شاید به دلیل آموزش‌های سیاسی ما و سابقه سیاسی در ایران است. از سویی خود حکومت است که نقش منفی بازی می‌کند و دائم می‌خواهد افراد را بخرد و یا آنها را بشکند و وقتی هم شکست، دیگر آن فرد را رها نمی‌کند. عامل دیگر این مسئله می‌تواند الگوی مصرف باشد. بسیاری افراد حرف‌های بزرگ سیاسی می‌زنند و به نظر می‌آید که یک لحظه هم نمی‌توانند حکومت را تحمل کنند، اما از لحاظ مالی مانند شاهزاده‌ها زندگی می‌کنند، یا در کارخانه با کارگر خود رفتار ناشایستی دارند. به نظر من این حرف‌ها پوششی است تا بتوانند کارهای خود را با خیال راحت بکنند.

شما به مشکلاتی در مورد بورژوازی ملی در ایران اشاره کردید و راهکارهایی را ارائه دادید. یکسری موانعی در خارج است، کسانی که طرفدار توسعه صادرات هستند و پس از ۱۳۶۸ وارد سیاست‌های اقتصادی ایران شدند، مطرح می‌کنند که سیاست‌های جایگزینی واردات پس از انقلاب باشکست روبه‌رو شد. گفته می‌شود دو انتخاب (Option) وجود دارد؛ سیاست جایگزینی واردات یا توسعه صادرات. آیا می‌توانیم میان این دو سیاست توفیقی داشته باشیم؟ آیا این امکان دارد که ما بتوانیم برخی از کالاهای قابل صدور را که برای ایران مزیت نسبی دارد صادر کنیم؟ آیا اگر بتوانیم رقابت کنیم، می‌توانیم در کانال شرکت‌های چندملیتی برویم و این استراتژی جدید را برای صدور کالا داشته باشیم؟

نخست این که من تخاصمی میان جایگزینی واردات و توسعه صادرات نمی‌بینم و فکر می‌کنم درباره هر دو غلو شده است، یعنی این که شما فقط به جایگزینی واردات فکر کنید و اصلاً به توسعه صادرات نیندیشید. یا این که برعکس فقط به توسعه صادرات بیندیشید، بدون این که صنایع داخلی را به وجود بیاورید. به نظر من در عالم نظر می‌توان این دورا از هم باز کرد، ولی در عالم واقع هر دو مکمل یکدیگرند. حتی در

در حال حاضر با وجود همه وابستگی‌های اقتصادی که از آن صحبت می‌کنیم، باز می‌بینیم که ایران مقتدرانه حرف می‌زند، چون که آنها به نفت ایران محتاج هستند و قیمت آن هم بالا رفته است. ولی متأسفانه ایران به تولید داخلی به‌طور جدی اعتنایی ندارد و کالاها از خارج می‌آیند و بازارها از کالاهای خارجی پر است. در نتیجه، من این گونه نمی‌بینم که نفت عاملی است که نقش مستقلاً ایفا می‌کند، بلکه نفت یک ابزار است

تولید ملی نیازمند ابزار و شرایطی است که در وضعیت کنونی جز در بخش صنایع دفاعی، آن هم به‌طور محدود، مصداقی ندارد

کشوری مثل کره جنوبی که ابتدا از توسعه صادرات شروع کرد و چارهای هم نداشت، سیاست جایگزینی واردات خود را تقویت کرد، اصلاً غیر از این امکان ندارد. حتماً شما باید توان تولید داخلی به وجود بیاورید تا بتوانید به توسعه صادرات بپردازید.

نکته‌ای که می‌خواستیم بگویم بحثی است پیرامون بازار داخلی، در حال حاضر بازار داخلی و تولید ناخالص ملی ما، رقمی معادل ۲۰۰ - ۱۵۰ میلیارد دلار است. حال نیازهای جامعه‌ای را در نظر بگیرید که ۷۰ میلیون جمعیت دارد و چیزی حدود ۵۰ تا ۶۰ درصد جمعیت آن زیر خط فقر نسبی هستند و ما هم می‌خواهیم اینها را از فقر نسبی بیرون بیاوریم. مسئله‌ای که مطرح می‌شود این است که اگر اینها را از خط فقر بیرون بیاوریم، مصرفشان چه می‌شود. یک بحث این است که باید به نیازهای مصرفی داخل با صنایع داخلی پاسخ داده شود، بحث دیگر هم وارد شدن در بازار بین‌المللی است. نخستین نکته‌ای که مطرح است، پاسخ به نیازهای داخلی است. همان‌طور هم که شما گفتید در پاسخ به نیازهای داخلی، یکسری کالاها مزیت دارد و می‌توانیم وارد عرصه بین‌المللی شویم؛ کالاهایی مثل کشاورزی و مواد معدنی که با این کالاها به راحتی می‌توانیم وارد بازار بین‌المللی و یا دست‌کم بازار کشورهای همسایه شویم البته به شرطی که تخاصم نباشد. در مورد محصولات کشاورزی هم صنایع تبدیلی که به وجود آورده‌ایم، همچون خرمایی که یک میلیون تن تولید می‌شود - ما ۳۰ هزار تن آن را هم صادر نمی‌کنیم - اگر آن را به

۸۰۰ هزار تن برسانیم، می‌توانیم به تمام کشورها از جمله آسیایی و آفریقایی و کشورهای همسایه صادر کنیم. از این لحاظ به نظر من هیچ مشکلی نیست، بخصوص اگر که با سیاست درستی بهره‌وری بیشتر نیروی کار را به وجود بیاوریم. البته این هم به سادگی مهیا نمی‌شود، مگر این که سود فعالیت‌های دلالی و واسطه‌گری را از طریق مالیات کاهش دهیم.

نکته بسیار مهم این است که در مورد کالاهای صنعتی ما هیچ راهی جز کنار آمدن با شرکت‌های فراملی نداریم و در نهایت باید این شرکت‌های فراملی را بشناسیم. باید بدانیم با کدام یک می‌توانیم وارد روابط متناسبی شویم که منافع متقابل داشته باشد. مانند گذشته فکر نکنیم که باید همه کارها را خودمان انجام دهیم. امکان ندارد کشوری مثل ایران - حتی اگر بخواهد قطعات اتومبیل بفروشد - بتواند چنین کاری کند. با توجه به این که بسیاری از قطعات را هم از خارج می‌آوریم باید با یک شرکت فراملی

که دارای بازار بین‌المللی است وارد روابطی شویم که منافع دوطرف را تأمین کند. از سویی نیروی کار ارزان جزو مزایای کشور ما نیست. اگر چه سعی کردند ایران را فقیر کنند و سطح حقوق را نسبت به دلار کاهش دادند تا این مزیت ایجاد شود، ولی این وضعیت به نظر من به این سادگی به وجود نمی‌آید و قانون کار و کارفرمای ما هم اجازه نمی‌دهد. برای نمونه، ببینید به خاطر این که دولت جدید می‌خواست دستمزد را افزایش دهد چقدر اخراج انجام شد، ولی در چین دستمزد یک ساعت کار حدود یک چهارم دلار است و در هند مردم حاضرند که برای یک قرص نان کار کنند و ارباب - رعیتی وجود دارد، اما ما نمی‌توانیم کارگرهایمان را برای این که می‌خواهیم رقابت کنیم در این سطح نگاه داریم و این کار عادلانه هم نیست. اگر آنها را با کارگرهای امریکایی، ژاپنی و اروپایی مقایسه کنید، کارگرهای ما در مقابل آنها چیزی نمی‌گیرند. پس مشخص می‌شود که اگر در مورد برخی کالاها تولیدی با عده‌ای از تولیدکنندگان خارجی در تماس باشیم، در یکسری کالاها می‌توانیم مزیت داشته باشیم، چرا که اگر نیروی کار ایران را با کارگر امریکایی مقایسه کنیم دستمزد ارزان قیمت خواهد بود. ارتباطات، برق، شبکه زیرینا و گاز ارزان قیمت است. از سویی فضای اقتصادی کشور هم به دلایل مختلف از جمله درآمد نفت و مسائل دیگر به گونه‌ای است که سطح زندگی نسبت به امریکا پایین است. برای نمونه با حقوق ۵۰۰ هزار تومان به راحتی می‌توان زندگی کرد، با ماهی ۲۰۰ هزار تومان می‌توان دو اتاق - که آن چنان هم فقیرانه

نباشد - اجاره کرد، این پایین بودن سبب می‌شود شما نیروی کار خوبی داشته باشید. همه اینها به عنوان مزیت به حساب می‌آید؛ منتها طبیعتاً با تخصصی که با امریکایی‌ها و غرب داریم، کار بسیار مشکلی است و از سویی با تحریم‌هایی که علیه ما اعمال می‌شود مشکل‌تر نیز خواهد بود. ما تنها توانسته‌ایم در گاز و نفت، سرمایه خارجی را جذب کنیم و به تازگی سرمایه‌ها را به سمت صنایع خودروسازی هم کشانده‌ایم.

از یک سو امکانات گسترده نیست و از سویی دیگر هم غیرممکن نیست. ما می‌بینیم با وجود این که ایران تحریم شده، رنوی فرانسه با ایران قرارداد می‌بندد، حال اگر این قرارداد را خوب مدیریت نکنیم ممکن است صرفاً بازار آنها را تأمین کنیم، ولی اگر خوب مدیریت شود، می‌توانیم با تکنولوژی که از رنو می‌گیریم به کشورهای همسایه هم خودرو صادر کنیم. به نظر می‌آید در سطح بین‌المللی ضمن این که برای ورود

باید قطب‌هایی وجود داشته باشد که خوشه صنعتی ایجاد شود، اگر این قطب‌ها نباشد، خوشه به کجا وصل می‌شود و چه کسی باید از آن دفاع کند

در دوره جنگ این همه جوان رفتند و با ایشار و فداکاری شهید شدند، اینها واقعیت‌هایی است که نشان می‌دهد ما چنین مردمی داریم و نمی‌توانیم آنها را تنها به دنبال کردن منافع شخصی تقلیل دهیم. روشنفکر ما از لحاظ تئوری باید به واقعیت اقتصاد ایران و مردم و فرهنگ ایران نزدیک شود و تنها به داده‌های نظری که از غرب و شرق می‌آید توجه نکند

مقتدرانه ایران به عنوان یک کشور صنعتی فضا آن چنان مهیانیست، اما غیرممکن هم نیست. ما می توانیم فراملیت هایی را انتخاب کنیم تا آن کشورها یا ما در روابط تبعیض آمیز متقابل قرار نگیرند. این کشورها هم کم نیستند، چه کشورهای اطراف و چه کشورهایی که همپالکی ما هستند. در حال حاضر چین، ونزوئلا و کوبا و کشورهای مثل سودان و سوریه این گونه اند.

شما از تقویت سرمایه سخن گفتید. نسبت و پیوند سرمایه دار ملی با ساختار دولتی که سرمایه داری ملی را هدایت کند، با کدام یک از گزینه های سرمایه داری تجاری یا کشاورزی است. ابتدا یک سرمایه داری ملی باید باشد که در ارتباط با ساختار دولت ملی قرار بگیرد و سپس یک سمت گیری به طرف رشد اقتصاد ملی داشته باشد. در این زمینه چه کشورهایی قابل تجربه و الهام هستند؟

من فکر می کنم این که ما منتظر بنشینیم تا در جهان سوم یک دولت نماینده سرمایه داری ملی بیاید، تقریباً ناممکن است. ولی آنچه که من در مورد ایران می توانم مطرح کنم، تقویت بخش هایی است که به این حرکت و رسالت کمک می کنند. تفکری که می خواهد ایران در مسائل نظامی روی پای خود بایستد، اگر به این نتیجه برسد که علاوه بر زیر ساختارهای نظامی احتیاج به صنایع قدرتمندی هم دارد به سویی می رود که با کمک بخش خصوصی و تعاونی می تواند آنها را آرام آرام پدید آورد. حال این که در بلندمدت چه اتفاقی می افتد، می توان گفت مانند چین می شود. ماکه نمی دانیم در بلندمدت چین چگونه خواهد شد و این که حزب کمونیست وجود خواهد داشت یا خیر؟ ولی در حال حاضر بخشی از وظایفی را که سرمایه داری ملی صنعتی چین می خواست به وجود آورد، همین دولت به وجود آورده است.

اما نکته مهم این است که سرمایه داری ملی که ما از آن صحبت می کنیم ویژگی ۱۰۰ یا ۲۰۰ سال پیش را ندارد. این سرمایه داری ملی است که باید منافع سرمایه دار خارجی را هم در نظر بگیرد، بدین معنا در تخصیص با هر سرمایه دار خارجی نخواهد بود. این سرمایه داری ملی با سرمایه خارجی که با او مشارکت می کند، مخالفتی ندارد و این وابستگی دوسویه است نه یک سویه. ما هم می خواهیم سرمایه داری داخل به منافع ملی ایران بیندیشد و با سرمایه دار خارجی هم شریک شود، در حالی که به منافع ملی ایران توجه می شود اما باید در نظر داشت که تنها تأمین منافع ملی ایران مدنظر و ممکن نیست، چرا که ما چنین قدرتی نداریم. ما در مرحله آغازین هستیم. همان مواردی که در مورد مسائل سیاسی گفتیم در

مورد مسائل اقتصادی هم صدق می کند و ما نمی توانیم تکلیف تعیین کنیم.

من هم بسیار علاقه داشتم تمام کسانی که غارت کرده و غیرقانونی و فرای قانونی عمل کرده و می کنند، مجازات شوند و تمام کسانی که بدون ضابطه پست گرفتند کنار بروند، ولی اینها همه خیال است و امکان پذیر نیست. من نسبی می اندیشم. آنهایی که در حکومت بوده و احیاناً پاکیزه هستند یا پاکیزگی بیشتری دارند و کمتر خطا می کنند در آغاز کار هستند. با این که این صداها ضعیف است، اما هم اکنون هم وجود دارد. چرا که در کشور چیزهایی می بینیم که پی می بریم اگر تنها آن صدای نامردمی وجود داشت اینها نمی توانست وجود داشته باشد. وجود همین آزاد سخن گفتن نشان می دهد که اگر تنها یک گروه یک دست بود می توانست گوشمالی بدهد. پس روشن می شود که جنگ به نفع نامردمی تمام نشده است و مبارزه ادامه دارد. همین که حکومت نایستاده تا شرکت امریکایی به آن هوایما بفرود و به هر طریقی هوایما تهیه می کند این مسئله را نشان می دهد. در تجار، تولیدکنندگان و روشنفکران ما هم چنین افرادی هستند. اینها اجازه نمی دهند سیاهی به طور کامل پیروز شود، البته سیاهی گسترش دارد، ولی هنوز موفق نشده است و هنوز امید وجود دارد.

نکته بسیار مهم از نظر من، مردم هستند. مردم ما - البته من این را تاریخی می بینم و دلیلی برای آن ندارم - مردمی هستند که در جاهایی دخالت می کنند و این دخالت احساسی است. من فکر می کنم این دخالت ها از روی ناچاری است؛ برای نمونه انقلاب می کنند، اما چون تدارک قبلی همچون سازماندهی احزاب و... نبوده در حد احساسات باقی می ماندند. اما آن حرکتی که در گام های تاریخی خود انجام می دهند، نشان می دهد همواره انسان هایی بوده اند که آنها را آماده کرده اند، حالا هم وقتی صحبت خرید کالا های خارجی می شود، ناگهان عده ای می گویند چرا دائماً کالای خارجی خریداری می شود، کارگر مشغول کار نیست و سرمایه از کشور خارج می شود. این نشان می دهد عده ای وجود دارند که خط و فکر داده اند و کار کرده اند. این نیاز مردم را به دخالت در سرنوشت خود نشان می دهد و می توان تفکری را که هر چند مسلط نبوده، اما وجود داشته است و نمی توان آن را ریشه کن کرد، دید.

حال آیا ما نمی توانیم از دید روشنفکری وارد این فرایندها شویم، از همین سازوکار آرام آرام استفاده کنیم و فضا را از طریق تقویت عناصری که می خواهند عاشق

اگر همین دولت و همین نظام، چرخشی به سوی تولیدات صنعتی داشته باشد، با همان الگوی توسعه صنایع دفاعی ایران صنعتی می شود

در درون روشنفکر همیشه این وسوسه وجود دارد که آیا من خود فروشی می کنم یا نه؟ نکند به خاطر مقام، پول و جایگاهم به منافع مردم و عقاید من خیانت می کنم. در نتیجه روشنفکر برای این که ثابت کند که این گونه نیست تهاجمی رفتار می کند، یعنی از آن طرف می افتد

باشند یا دیوانه و دلشان برای حفظ بازار داخلی در برابر کالاهای خارجی و کارگر، محقق و سرمایه‌دار ایرانی می‌سوزد، بهبود ببخشیم. این کار تنها با کاهش کینه‌ها و ندیده‌گرفتن صورت می‌گیرد. اگر قرار است مبارزه کنیم باید تنها با عناصر بسیار نامردمی مبارزه کنیم و معیارها را باید به گونه‌ای قرار دهیم که تنها آنان تصفیه شوند و نه همه. این کار، تجربه می‌خواهد. به نظر می‌آید این انتخاب کردن و حیثیت دادن به این روابط و ضوابط در سطوح مختلف، کار روشنفکر است. اگر این کار انجام شود امکان موفقیت وجود دارد، ولی اگر این کار را نکنیم گذشته تکرار می‌شود.

شما به مسئله روشنفکران و همچنین کار تدریجی، استفاده از بضاعت‌هایی موجود، دولتی که سرمایه‌داری ملی و بورژوازی ملی را ادامه دهد و مسئله فرهنگی اشاره کردید. حال از نظر شما در کشورهای که مطالعه کردید، کدام تجربه به ما نزدیک‌تر است؟ البته منظورم تقلید نیست، بلکه از میان مدل‌هایی که در دست داریم مثل مدل تایوان و کره یا مدل آلمان و ژاپن، به نظر شما کدام مدل‌ها به ما نزدیک و قابل پی‌گیری است؟

به نظر من چین از همه نزدیک‌تر است.

ما ساختار منظم چین را نداریم.

می‌توانیم به وجود آوریم.

اطاعت‌پذیری در فرهنگ کنفوسیوس و چینی‌ها خیلی بالاست. آقای رضازاده افشار می‌گفت: ایرانی‌ها معمولاً سه ویژگی دارند؛ نخست این که آنها خودشیفته هستند. ویژگی دیگر این که فردگرا بوده و در نهایت این که مقلدهای بسیار قوی هستند. وی تقلید را کلمه بدی نمی‌دانست و توضیح داد که آنها دوست دارند صنعتی شوند. چینی‌ها کاملاً هم‌سطح هستند. از سویی روشنفکران ما به شدت ضدحکومت هستند، در حالی که چینی‌ها اصلاً نسل روشنفکری در جامعه نداشته‌اند. به همین دلیل ساختار چین آماده بوده، اما ساختار جامعه ما به این، چندان تمایلی ندارد.

من نگفتم که این دو کشور از همه لحاظ شبیه به هم هستند، منظورم تمرکز دولتی بود.

کره هم تمرکز داشته است.

امریکایی‌ها و غرب می‌خواستند، کره توسعه پیدا کند، اما غرب خواهان توسعه ایران و چین نیست، با وجود تمرکز دولتی در چین، شاهد رشد بخش خصوصی نیز هستیم.

شما فکر می‌کنید اگر امریکایی‌ها با توجه به این ساختار ما - نخواهند، ما

می‌توانیم؟

بله، قطعاً می‌توانیم. در حال حاضر موضع‌گیری ما شدیداً ضد امریکایی است. می‌توانیم دیپلماسی پخته‌تر از دیپلماسی اکنون انتخاب کنیم. چینی‌ها بزرگ‌ترین دشمن امریکایی‌ها هستند، ولی با پوشش مناسب‌تری عمل می‌کنند.

تا سال ۲۰۰۰، ۲۵ سال سیاست تنش‌زدایی بود، پس از آن هم همین را استمرار دادند. چینی‌ها هم به یک نوع تعامل با جهان رسیده‌اند.

من هم همین را می‌گویم. اگر به صنعت بپردازند، مصرف‌کننده صنعت، مردم معمولی هستند و باید کالای قابل رقابت با کالای خارجی تولید کنند. در حالی که کالای نظامی این‌گونه نیست. خود امریکا هم کالای نظامی‌اش رقابت‌آمیز نیست و تنها از لحاظ کیفیت رقابت‌آمیز است و گرنه از نظر قیمت هر چه بخواهد تعیین می‌کند و کافی است دولت خودشان و کشورهای وابسته به آنها بخرند. وقتی به این نتیجه رسیدیم که صنعت ایجاد شده باید تولیداتش قابل رقابت با تولیدات خارجی در خارج و داخل باشد، به سوی بهره‌وری مناسب و کاهش تنش‌ها و مدیریت مناسب می‌رویم. در این زمینه احتیاجی نیست بگویم با امریکا یک کاسه هستیم، حتی می‌توان به امریکا فحش داد، اما این فحش باید مناسب‌تر بوده و توهین‌آمیز نباشد. کماکان هم می‌توانیم با اسرائیل - اما ظریف‌تر - مبارزه کنیم.

نکته‌ای که نگفتم مربوط به سرمایه‌های ایرانی خارج و فرهیختگان ایرانی در خارج است. اگر ما شرایط را فراهم کنیم اینها هم وارد عرصه خواهند شد، برای نمونه وقتی از سرمایه‌گذار ایرانی که هتل داریوش و مرکز تفریحی کیش را ساخته، علت کارش را جویا شدند، گفته که من همه‌جا را دیده‌ام، ولی دوست دارم در ایران باشم در حالی که این کارها هم در اینجا استفاده‌ای برای من ندارد. فکر نکنید این افراد تک هستند. اگر به عاشقان ایرانی در داخل و خارج اختیار بدهیم

سازمانی عظیم به وجود می‌آورند و افراد دیگری مثل خودشان را از داخل و خارج جمع می‌کنند، اثربخش‌تر خواهند بود. شما به محض این که به کسی اجازه می‌دهید متناسب با کار خودش سازماندهی کند، افرادی مثل خودش را جمع می‌کند. بسیاری از افراد خودشان را آشکار نکرده‌اند و در پرتو چنین مدیریتی آشکار می‌کنند. این حرکت اجتماعی بحث بسیار مهمی است. اگر شرایط آماده شود، اینها به سرعت رشد و نمو کرده جوانان و نسل جدید و افراد میان‌سالی را که مقاومت

روشنفکران ما قبیله‌ای

می‌اندیشند، ما عادت کرده‌ایم که

ملی فکر نکنیم، امروز ما به

ملی‌کردن فکر و عمل در سطح روابط

سیاسی محتاج هستیم

ما هنوز نیروی سیاسی‌ای - افرادی که

نه این‌گونه فکر می‌کنند و نه دولتی

هستند، بلکه مستقل می‌اندیشند -

هم به وجود نیآورده‌ایم که به گونه‌ای که

من گفتم بیندیشد

کرده‌اند و آلوده نشده‌اند را به خود جذب می‌کنند. افراد فاسد همیشه در جامعه هیاهوی زیادی به راه می‌اندازند به طوری که انسان فکر می‌کند همه فاسد هستند، اما وقتی شرایط آماده می‌شود، می‌بینیم که همه این‌گونه نیستند.

۱۰ آیا شما در مورد ابعاد کمی و کیفی این افراد تحقیقی کرده‌اید؟ از این افراد در میان استادها و هنرمندان چه میزان وجود دارد؟

اگر این تحقیق انجام شود بسیار عالی خواهد بود، به شرط این‌که ضوابطی گذاشته شود و آن ضابطه آن قدر تنگ نشود که به قول فلان شخصیت بگویم ۶۰ مسلمان در ایران وجود دارد. اگر این ضوابط را خیلی تنگ کنیم مشکل ایجاد می‌شود.

۱۱ الهامی که درباره سودجویی از صحبت‌های شما گرفتم، این بود که نهضت ملی سه مانع داشت که به کودتا انجامید؛ نخست فراملیتی‌های نفتی بودند که برای ملیت و مرز ارزشی قائل نبودند. در نقشه‌هایشان، مخازن نفت با خطوط پررنگ مشخص شده، در حالی که مرزهای جغرافیایی با نقطه چین کم‌رنگ مشخص شده است. عامل دیگر حزب توده بود که گسترش سراسری داشت و در دیدگاه جهانی خود برای ملیت و ملت جایگاهی قائل نبود. عنصر دیگر کودتا، آموزش‌های سنتی جاری و تجار بزرگ وابسته به خارج و روحانیت وابسته به آن تجار بود که آنها هم برای ملیت جایگاهی نداشتند و برایشان سود و سرمایه مهم بود. حکم اولیه آنها مالکیت و به عبارتی سرمایه‌داری نامحدود بود. این سه عامل دست به دست هم داد و ملیت و نهضت ملی را سرنگون کرد. در حال حاضر حزب توده کم‌رنگ شده، فراملیتی‌ها حضور فعالی دارند و در داخل آن آموزش‌های سنتی جاری، دانشگاه‌های ما را هم فراگرفته، اساس آن هم سودجویی است. برای نمونه قاچاق سرمایه در فقه موجود مشکلی ندارد، البته در دیدگاه امام، حرام بود. اگر بخواهیم به تقویت ملیت و سرمایه‌داری ملی بپردازیم، باید چه کنیم؟ چرا که در حال حاضر مقابله با سرمایه‌داری جرم به‌شمار می‌آید.

علاوه بر این، باید به اشتباهات نهضت ملی هم بپردازیم، مانع اصلی ابتدا باید اشتباهات خود آن سازمان و رهبری آن باشد. باید ببینیم اشتباهات مصدق و یا امیرکبیر چه بوده است؟ چون یک بحث وجود دارد که به عامل بیرونی می‌پردازد و می‌گوید امیرکبیر شهید شد و استبداد عامل آن بود، اما باید دید چه عنصری در خود امیرکبیر وجود داشت که به شهادت وی انجامید؟ این بحث بسیار مهمی است. آیا امیرکبیر برای

اقدامات خود حدودی قائل بود؟ آیا با ملت ایران همقدم و همگام بود یا خود را ابرنسانی می‌دانست که وظیفه‌اش اصلاح است، آن هم اصلاح از بالا؟ در نتیجه بدون پشتیبانی مردم باکل حاکمیت فاسد آن زمان در افتاد. باید توجه داشت که حتی ناصرالدین شاه که به امیرکبیر اجازه حرکت داد، تنها در پی کشتن امیرکبیر نبود و یکسری منافع در کار بوده است. ناصرالدین شاه آن منافع را در خطر دیده بود و امیرکبیر دقیقاً به آن منافع حمله کرده بود. امیرکبیر با همه مخالفت کرده بود از دزد سرگردنه‌گیر در سیستان و بلوچستان، تا شاهزاده دربار و مهد علیا و شاه.

باید دید دشمن اصلی کیست و با چه کسانی می‌توان و باید بر علیه دشمن اصلی سازش کرد؟ اگر اشتباه کنیم تمام اصلاحات انجام شده زیر سوال می‌رود و نابود می‌شویم. نابود شدن یک فرد مهم نیست، ولی ضایعاتی که در اثر از بین رفتن امیرکبیر و مصدق بر ملت ایران ایجاد می‌شود چه خواهد شد؟ اگر بدانیم اشتباهات مصدق چه بود بسیار مهم است. مصدق در چند جنبه عمل کرد. باید بررسی کرد که چرا نفت را آن‌گونه ملی کرد، آیا هیچ راه سازشی وجود نداشت؟ او شعارهایی مطرح کرد و نتوانست همین کاری که ما در حال حاضر در مورد انرژی هسته‌ای انجام می‌دهیم بدهد. باید به روشنی بدانیم چه می‌خواهیم بکنیم و تحت تأثیر احساسات قرار نگیریم. تا جایی که ممکن است باید از تعداد دشمنان کاست و دست‌کم به‌طور تاکتیکی باید این کار را انجام داد.

مبارزه چینی‌ها با دزدها و فاسدها، ابتدا از سطوح پایینی و میانی آغاز شد و با بالایی‌ها کاری نداشتند. آرام‌آرام به دبیر حزب کمونیست فلان استان رسیدند. وقتی فضا سازی شد و مردم اعتماد کردند، مبارزه با فساد به سطوح بالای حکومت نیز می‌تواند گسترش پیدا کند.

باید به اشتباهات مصدق هم پرداخت؛ شاه امریکایی بود اما باید به شاه در دو مقطع پیش از کودتای ۲۸ مرداد و پس از کودتا پرداخت. آیا می‌توان گفت در همه این مقاطع یک دست امریکایی بوده است؟ می‌توانیم این را بگویم، ولی از آن نتیجه‌ای که ما بتوانیم از نظر مبارزه بلندمدت ملت به آن فکر کنیم، حاصل نمی‌شود. آیا نمی‌شد حتی با شاه به‌طور موقت کنار آمد؟ در آغاز این امکان‌پذیر بود، به شرطی که علیه شاه شعار داده نمی‌شد و در آن مقطع خواستار سرنگونی او نمی‌شدیم. به مردم این شعار القا می‌شد و بعد هم مردم و هم خود آنها ناامید می‌شدند.

حتماً شما باید توان تولید داخلی به وجود بیاورید تا بتوانید به توسعه صادرات بپردازید

در مورد کالاهای صنعتی ما هیچ راهی جز کنار آمدن با شرکت‌های فراملی نداریم و در نهایت باید این شرکت‌های فراملی را بشناسیم. باید بدانیم با کدامیک می‌توانیم وارد روابط متناسبی شویم که منافع متقابل داشته باشد

مهندس بازرگان در پاسخ به این پرسش که بهترین کاری که مصدق می‌توانست بکند چه بود؟ می‌گوید، به نظر من بهترین کاری که مصدق باید می‌کرد این بود که پس از قیام مردم در سی‌تیر، باید وارد رابطه دوستانه با دربار می‌شد، این حرف بازرگان بود. ولی از سویی می‌گوید اگر مصدق این کار را می‌کرد مردم او را قبول نمی‌کردند. این صحبت مهندس بازرگان بسیار جالب است، کاری که خودش هم انجام نداد.

این پرسش مطرح است که چرا پیش از سی‌تیر هم روابط مصدق و شاه باید تیره‌تر می‌شد. یک نکته اینجا وجود دارد که البته بیانش از عمل آن راحت‌تر است، خیلی سخت است که شما به فردی که دشمنتان است لب‌خند بزنید، اما گاهی از نظر منافع ملی ناچار هستید. در زمان انقلاب هم دیدیم که برخی از اعضای گارد جاویدان در نوک حمله بودند و تیراندازی می‌کردند. حال بین آنها که تیر می‌انداختند و کسانی که تیراندازی نمی‌کردند تفاوتی وجود داشت. اگر می‌توانستید ابتدا آن تیرانداز را در مرحله تاکتیکی زیر سوال ببرید بسیار مهم بود. ما عادت داریم فضا را داغ می‌کنیم و همه چیز را تابود می‌کنیم، تا چه زمانی باید این را تکرار کنیم. آیا نمی‌توانیم درس جدیدی بگیریم؟ اروپایی‌ها چه کردند؟ چرا کارگران اروپایی به توصیه مارکس عمل نکردند و به دنبال او نرفتند؟ آنها فهمیدند که با نظر مارکس کار پیش نمی‌رود، کارخانه‌ها تعطیل می‌شود و منافع ملی از میان می‌رود و سرمایه‌داران اروپایی درک کردند با بهبود وضع کارگران، نظریه مارکس تحقق نمی‌یابد.

من می‌خواهم بگویم ما می‌توانیم آموزش سیاسی جدیدی به خود، مردم، روشنفکران و دولتمردان مان بدهیم. روشنفکران اهل استدلال هستند. وقتی شما روشنفکر را قانع کنید، مردم هم قانع می‌شوند، بگذارید به شما سازشکار بگویند. وقتی شما منافع ملی را در نظر بگیرید، از اقدامات ابتدایی و اولین گام‌ها به این می‌اندیشید که چه کنید تا تخاصم را میان افراد ملت به حداقل برسانید. امام چه کرد که پیروز شد؟ او به همه ارتش جانی و درنده نگفت. بر علیه شاه چگونه موضع‌گیری کرد؟ این نشان می‌دهد که دقیقاً می‌دانست قضایا چگونه است. اینها زیرکی‌های یک رهبر است که فکر می‌کند چگونه دشمنان خود را به حداقل و دوستان خود را به حداکثر برساند. در آن دوران آن قدر عملیات ایدایی از سوی حکومت انجام شد که تمام سازمان‌های سیاسی عصبانی شدند و در تله افتادند. در مورد نهضت آزادی هم همین داستان رخ داد،

یعنی یادشان رفته بود که چه کسی در ایران صاحب قدرت است. اینها یک پختگی سیاسی می‌خواهد.

بحث بسیار مهم از نظر من این است که از دین به خوبی استفاده بشود. در صورتی که مخالفان کم و بیش با این عنوان که آزادیخواه هستند و رو به غرب دارند دین‌زدایی می‌کنند، برای نمونه من وقتی به عنوان یک فرد سبیلی می‌خورم، اگر جوابش را ندهم ناراحت می‌شوم، اما یک سازمان سیاسی نمی‌تواند این کار را بکند، چنین کاری از سوی یک سازمان سیاسی، بی‌معنی است. مصدق از همان ابتدا باید فکر می‌کرد لزومی ندارد شاه را کنار بگذارد. او سیاستی را باید در پیش می‌گرفت که ۳۰ سال بعد نتیجه می‌داد. برای نمونه در چین نیامدند که حزب مخالف را مانند شوروی ساقط کنند، بلکه به نرمی تحولی ایجاد کردند. در ژاپن امپراتور به تدریج از درجه خدایی پایین آمد. ولی وقتی یک فرد می‌گوید هر چه می‌خواهد بشود و حرف می‌زند و بعد از آن اعدام می‌شود، این از لحاظ منافع ملت معنا ندارد. شهید کسی است که یک عمر بدون پست و مقام و ثروت، با صداقت برای ملت فکر کند، بنویسد، آگاه‌سازی و سازماندهی کند.

این مسئله‌ای که شما مطرح می‌کنید در دوره پیش و پس از انقلاب فرق می‌کند.

من مطرح کردم که ایران چه شباهتی با چین دارد. در شرایط کنونی ایران که سرمایه‌داری تجاری ایران پیروزمندانه با کمک تولیدکنندگان و واسطه‌های خارجی سرمایه‌داری صنعتی و کشاورزی و معدنی ایران را با واردات از نفس انداخته است و بیکاری، گرانی، فقر و... پیدای می‌کند، مبارزه اصلی مبارزه با دولت در کلیت آن نیست. مبارزه اصلی با موانع تولید داخلی، مبارزه با فساد و واردات کالاهای مصرفی و مصرف کالاهای خارجی است. در این راستا علاوه بر تولیدکنندگان داخلی، کارگران، کارمندان و مصرف‌کنندگان داخلی، بسیاری از دولتمردان نیز می‌توانند در این زمینه همسو شوند. حتی در شرایط کار مناسب فرهنگی، بسیاری از واردکنندگان و توزیع‌کنندگان کالاهای خارجی را می‌توان به سوی صادرات تولیدات داخلی و انتقال سرمایه‌های تجاری‌شان به عرصه تولید کشاند. چکیده مبارزه برای توسعه در درجه نخست بیش از آن که سیاسی باشد، اقتصادی است و بیش از آن که برای مصرف بیشتر باشد، برای تولید بیشتر، صادرات بیشتر، اشتغال بیشتر، تورم کمتر و دستمزد و سود تولیدی بیشتر است.

از این که وقت خود را در اختیار خوانندگان نشریه قرار دارید، متشکریم.

نیروی کار ارزان جزو مزایای کشور ما نیست. اگر چه سعی کردند ایران را فقیر کنند و سطح حقوق را نسبت به دلار کاهش دادند تا این مزیت ایجاد شود، ولی این وضعیت به نظر من به این سادگی به وجود نمی‌آید و قانون کار و کارفرمای ما هم اجازه نمی‌دهد

ما تنها توانسته‌ایم در گاز و نفت، سرمایه خارجی را جذب کنیم و به تازگی سرمایه‌ها را به سمت صنایع خودروسازی هم کشانده‌ایم